



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاسیس ۱۳۸۴

همی با صفا با مصفا

فکری رشد کرده ، دکتر مظاهر مصفاست . دکتر مظاهر مصفا در سال ۱۳۱۱ در شهر اراک به دنیا آمد ، به سبب ذوق و گرایشی که از کودکی به ادبیات و شعر داشت ، پس از پایان تحصیلات متوسطه در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و موفق به اخذ لیسانس و دکترا در رشته زبان و ادبیات فارسی گردید و در دوران تحصیلات دانشگاهی و پس از آن به فیض مؤانست و بهره‌وری از استادانی همچون علامه بدیع‌الزمان فروزانفر و عبدالحمید بدیع‌الزمان کردستانی و استاد همایی و ... نایل آمد و از آن پس تاکنون در دانشگاه تهران به تدریس اشتغال داشته است .

اگر بپذیریم که تعلیم ، شخصیت‌آفرینی و تعلم شخصیت‌پذیری

آنچه مسلم است این است که اندیشه سالم و انسانی و مترقی در جامعه‌ای شکفته می‌شود که فرهنگی سالم بر آن پرتو افکننده باشد و از اینجاست که آمیزه اسلام و فرهنگ خردورانه ایران در تاریخ کشور ما همواره اندیشه‌هایی را بالانیده که اندروتش حقیقت‌بینی و نیک‌اندیشی و بیروتش پاک‌رایی و پارسایی است . نگرش و گویش بسیاری از متفکران و شاعران آزاده ما چنین است . وقتی اندیشه‌های شاعران بزرگ از قبیل فردوسی ، نظامی ، سنایی ، مولوی ، سعدی و حافظ را می‌کاویم ، می‌باییم که یکی از محورهای مشترک اندیشه‌های مرکزی آنها انسان‌دوستی و احترام به ارزش ذاتی انسان و دیگری جست‌وجوی کمال مطلوب است ، یکی از متفکران و شاعران عصر حاضر که در این فضای



آقای مصفا بر اثر تتبع و تفحص در آثار کلاسیک ادب فارسی دارای قریحه بی‌نظیر و طبعی بلند در شعر است و استعداد شعری و نبوغ ادبی ایشان یگانه و ممتاز است و محور شعرهایش بیشتر انسان و دردهای اجتماعی و در کل شعر ایشان تجلی و تجسم مطالبات و خواسته‌های بشری است و گلایه و شکایت از فریبندگی‌های روزگار و زخم‌های کهنه و نو .

استعداد سرشار، شم ادبی و قوه استنباط تابناک، ذوق لطیف، منطق قوی و همت نستوه دانشمند و شاعری ساخته که در این عصر و در میان شاعران معاصر او را منحصر به فرد گردانیده است. شعر مصفا از مراحل مختلف خود و حوادثی که در هر مرحله با او دست به گریبان بوده، متأثر

است، مظاهر مصفا شخصیت‌آفرینی می‌کند و با طرح افق‌های نوین و دیدگاه‌های تازه و در پیچه‌های جدید که بر روی دانشجو می‌گشاید او را به حریت عقلی و روحانی می‌رساند و آن کس که زندانی اوهام و اسیر تقلید عادات و تقلینات است، قادر نیست که هیچ کس را به آزادی و سرچشمه کمال برساند و با رفتار و حسن سلوکی که دارد، باعث می‌شود که دانشجو را برای پیمودن راه کمال آماده سازد و میوه خام وجودش را پخته می‌گرداند و بر شاخسار حیات علمی او شکوفه معرفت جوانه می‌زند. هر چند آقای مصفا کمتر تقریر می‌کنند و جویای آن است که ملکه اجتهاد و استنباط را در دانشجو بیوراند اما سکوتش نیز معنی‌دار است و وقتی که به تقریر می‌پردازد سخنانش حق‌فروز و باطل‌سوز است .

شده است. اگر شعر مصفا را از همان آغاز شاعری تاکنون مورد بررسی قرار دهیم به سه مرحله برخورد می‌کنیم: مرحله تقلید، مرحله انتقال از قدیم به جدید، مرحله نوآوری.

مرحله تقلید:

در این مرحله شعر مصفا را مدح، رثا و فخر تشکیل می‌دهد و در این مرحله در راهی گام نهاده که پیشینیان آن را قبلاً آماده کرده بودند و در طریق آنها گام برداشته است و بیشتر رایحه تقلید از نظامی و سعدی که دو مقتلای شاعرند به مشام می‌رسد.

مدح:

مصفا در مدایح خود نه تنها معانی و موضوعات را از قدما تقلید نکرده بلکه به تقلید اسلوب آنها نیز روی آورده است. به خاطر روحیه اصلاح‌طلبی که دارد، کمتر به مداحی پرداخته است. مصفا طبیعتاً به مداحی رغبتی نداشته و ذهن خود را به آن آلوده نساخته و در مدایح موفق نیست. اگر توفیقی حاصل کرده به خاطر متعلقات مدح چون طرح مسائل

استاد در درایت حماد در روایت
در حسن خلق آیت از مکرمت نشانی
بهتر ز بوالمعالی در نثر و در ترسل
مهرتر ز بن مقفع هنگام ترجمانی
در حفظ بس توانگر ام‌الکتاب دیگر
ام‌الکتبایش از بر از ناس تا مثنی
جسته به پای عزت از بند حرص و شهوت
رسته به بال همت از ورطه امانی
کرده فدای بینش بنیان تندرستی
داده به راه دانش سرمایه جوانی
مست شراب حیرت بی‌زحمت چمانه
مدهوش جام وحدت بی‌منت چمانی
ای آنکه مرد مردان با فر بو سعیدی
سلطان اهل دردان با فره کیانی
مشکین شمیم عفت بر آسمان گشایی
رنگین کمان فطنت تا کهکشان کشانی

شرح حکایات

سیاسی و اجتماعی و تاریخی است.

شرمنده عیارت هر سیم سد عیاری

درمانده نگارت هر زر بیستگانی^۱

رثا:

مراثی مصفا، اشخاص مختلفی از دانشمندان و شاعران را دربر می‌گیرند. مصفا در اغلب مرثیه‌هایشان به نشان تصویر آن فقید بسنده نمی‌کند بلکه بیشتر به چاره‌جویی که اطراف آن را فرا گرفته است، می‌پردازد. مراثی او اغلب منسوجی از زندگی هستند که تار آن پاره‌ای از جنبه‌های آشکار آن فقید و بود آن حوادث سیاسی و اجتماعی است و بسا اتفاق می‌افتد که مصفا کسی را که برایش مرثیه می‌خواند، فراموش می‌کند و از موضوع خارج گشته و به اغراض دیگری چون امور سیاسی یا اجتماعی می‌پردازد. درباره ارزش مرثیه‌های مصفا باید گفت که شاعر در بیشتر مراثی خود صادق است نه متملق، ولی این صداقت به معنی این نیست که او شاعری است عاطفی، بلکه مرثیه‌های او درباره اشخاص از گریه و زاری و اندوه به دور است و جز در اندکی از آنها صیغه حزن اندک است، از جمله مرثیه‌ای که در مرگ بدیع‌الزمان کردستانی سروده است:

همچنین در مرثیه‌ای که در رثای رهی معیری به عنوان نحل مضمون سروده است:
شد رهی راهی دیار دگر
یار ننگشوده بست یار سفر
ای دریغا کنون هزار شب است
کاین هزار سخن به تاب و تب است
خواب خوش می‌رهاند از دردش
نیست درد دگر هم آوردش
دلش از زندگی به جان آمد
تاز مرگش خط امان آمد
عاشق سعدی و نظامی بود
نامش از نام این دو نامی بود^۲

فخر:

مصفا در زمینه فخریات اشعاری دارد که در آن غرور و سرکشی خود را بیان کرده و به فضل و دانش و تفوق و برتری خود در عالم شعر و ادب مباحثات می‌کند، از جمله آن فخریات، شعر ذیل با عنوان با یاد سنایی

ابن العمید دیگر عبدالحمید ثانی

ابن العمید دیگر عبدالحمید ثانی

بی مثل در بلاغت بی بدل در معانی

و سنا است:

نمونه شعرهایی که مصفا در این دوره سروده است:

عافیت سوز جهان بودم مرا نشناختند
 رند بی نام و نشان بودم مرا نشناختند
 صوف پوش بی صفا یا زاهد ظاهرپرست
 نه چنینم نه چنان بودم مرا نشناختند
 کنج خلوت سر به زانوی قناعت داشتم
 چند گنج شایگان بودم مرا نشناختند
 پر کاهی زرد و لرزان روی خاک راه دوست
 آب روی کهکشان بودم مرا نشناختند
 اختران و مهر و ماه از لفظ و معنی ساختم
 در زمین چون آسمان بودم مرا نشناختند
 گوهر نادر چو کوه نور و چون دریای نور
 تحفه هندوستان بودم مرا نشناختند
 سوخته بر باد رفته پی سپرد خاک سار
 ملک جم فر کیان بودم مرا نشناختند

دیدم در آینه چو به بالا روی خویش
 ماهی شکسته دیدم تیری کمان شده
 آینه می نمود کتابی ورق ورق
 باغی زیان رسیده بهاری خزان شده
 دیدم به حال و روز کتاب وجود خویش
 بر هر ورق نشانه حالی تباه بود
 هر لفظ آن حکایت ماهی پر از ملال
 هر سطر آن روایت سالی سیاه بود
 در آخرین ورق ز کتاب حیات خویش
 خواندم حدیث خرمن بر باد رفته‌ای
 حال حکایت ورق یاد برده‌ای
 شرح حکایت دل از یاد رفته‌ای
 ماهی تباه و خرد و شکسته به جای روی
 دیدم به نیم خانه‌ای از قوس قامت

دل از یاد رفته‌ای

عاشق ایران زمین سودایی خاک و وطن
 قیروان تا قیروان بودم مرا نشناختند
 محو مردم دوستی شیدایی آزادی
 شاعر آزادگان بودم مرا نشناختند^۳

گفتی که هول نفخه صورم به دل نشست
 گفتی که خاست از دل شور قیامتم
 با آینه ستیز گرفتم که کیست این
 من نیستم که را بنمایی به جای من
 و در من شکسته در تو شدم بشکنم تو را
 کشتی مرا اگر تو بده خون بهای من
 کو آن دو چشم جادو کو آن نگاه گرم
 کز چشم آهوان ختن باج می گرفت
 با من بگو که خنده شیرین دل فریب
 با من بگو که طره افشان من کجاست
 بیچاره من که غافلم از حال خویشتم
 وز پیری و شکستگی و ناتوانیم
 دیری ست کاروان جوانی که رفته است
 بینم مگر به خواب دگر ره جوانیم
 دیوانه من که بی خبر از گردش زمان
 پنداشتم که آینه‌ام زشت می نمود^۴

مرحله میان تقلید و نوآوری:
 مصفا در وصف و توصیف حالات میان قدیم و جدید قرار دارد. وقتی شعر مصفا را مورد مذاقه قرار می‌دهیم درمی‌یابیم که جریانهای تازه‌ای در شعرش وجود دارد که او را با شاعران بزرگی که تنها سراینده آلام خود نیستند بلکه آلام دیگران را می‌سرایند، پیوند می‌دهد. مصفا راه آنان را در پیش گرفته اما نه صرف معارضه شعری با آنها بلکه به سبب یک عامل درونی. پس نخستین گرایش شاعر به نوآوری همچنان در درون او زنده و در شعر او مکشوف و مشهود است، ولی از آنجا که با گذشته پیوندی استوار دارد، نمی‌توانسته خود را به تمام معنی از همه قیود کهن آزاد سازد؛ این است سبب گرایش دوگانه او در باب توصیف.

مصفا در این گونه وصفهای خود، بند از پای خیال برمی‌دارد و تا اوج پرواز می‌کند و با صورتهای شیوا و مبتکرانه و دقیق باز می‌گردد و آن را با بلاغت ایجاز به هم می‌آمیزد و چنان پدیده‌ای می‌آفریند که رنگ فراموشی نمی‌پذیرد.

همچنین شعر ذیل که در مرز میان تقلید و نوآوری است:

رنجیده زین دیارم بگذار تا بگریم
 دور از دیار یارم بگذار تا بگریم

از رنج اهل درد از درد راد مردان
 سر تا به پا شرارم بگذار تا بگیرم
 جورست کار یاران ظلم است روز گاران
 مظلوم روز گارم بگذار تا بگیرم
 از دوست فرد ماندم در دست درد ماندم
 وز درد بی قرارم بگذار تا بگیرم
 در حسرت سواران با یاد سر به داران
 در آرزوی دارم بگذار تا بگیرم
 اشک است غم گسارم شوید ز رخ غبارم
 گوهر کند نثارم بگذار تا بگیرم
 گر زار زار بگیرم بی اختیار بگیرم
 چون نیست اختیارم بگذار تا بگیرم^۵

مصفا در این موارد اگر تقلید کند یا معارضه نماید تقلید و معارضه‌اش از تقلید کورکورانه از معانی و تخیلات قدما به دور است، شاعری است با شخصیتی آشکار که اثری عمیق در نفوس دارد و از حیث بعد خیال و صدق عاطفه در حدی است که بر قله ارتقاء یک شاعر نیرومند می‌نشیند. خلاصه سخن آنکه نیروی تخیل مصفا همانند خیال شاعر نیرومند است. نابغه و یکتا چون به تصویرگری می‌پردازد تابلوهای زیبا و هنرمندانه مشحون از حرکت و حیات می‌آفریند و شعر او از پشتوانه‌های اسطوره‌ای و تاریخی و عرفانی و دینی برخوردار است و از جهت ابداعات هنری چون تلمیح و ایهام غنی و پربار است و بیشتر شعر مصفا در مرز بین تقلید و نوآوری قرار دارد.

مرحله نوآوری (دین، اجتماع):

مصفا در مقام نوآوری در حالی است که الهه شعرش از قیود تقلید و سنن رسته و گرایشها و علایق تازه‌ای در او رشد کرده و افقهای تازه‌ای در برابرش گشوده شده است. شاعر، تارهای نوینی که نغمه این گرایشهای تازه را می‌سراید، بر چنگ خود بسته است. نغمه‌های برخی تازه تازه، بعضی قدیم از حیث قالب و تازه از جهت مضمون است، زیرا مضامین آنها جدید و مطابق مقتضیات انسان معاصر است. اما

تارهای کهن که با آنها نغمه‌های نو می‌نوازد اشعار دینی اجتماعی و سیاسی او هستند و تارهای نوینی که نغمه‌های نو می‌نوازد، مقالات سیاسی و اجتماعی و دیگر تحقیقات است که به رشته تحریر درآورده است.

دین

مصفا در موارد مختلفی شعر دینی سروده، تا آنجا که برای او یک شهرت و شخصیت دینی فراهم آورده است. گویی دین یک نیاز روحی بوده که بدون آن نمی‌تواند به راحتی زندگی کند و در میان قصاید و شعرهای او کمتر شعری است که در آن اشارات مختلفی به مسایل دینی نباشد، فی‌المثل شعری با عنوان نیمی از یاد خونین در منقبت حضرت حسین (ع) سروده‌اند:

ایران زمین به ماه محرم چو کربلاست

سرتاسر وطن همه در کرب و در بلاست

آن لعل لب که عاقبت از تشنگی شکست

آخر نه بوسه گاه لب لعل مصطفی است

بر جسم زخمناک علی اکبر حسین

هر زخم را تبسمی از شادی لقااست^۶

اجتماع:

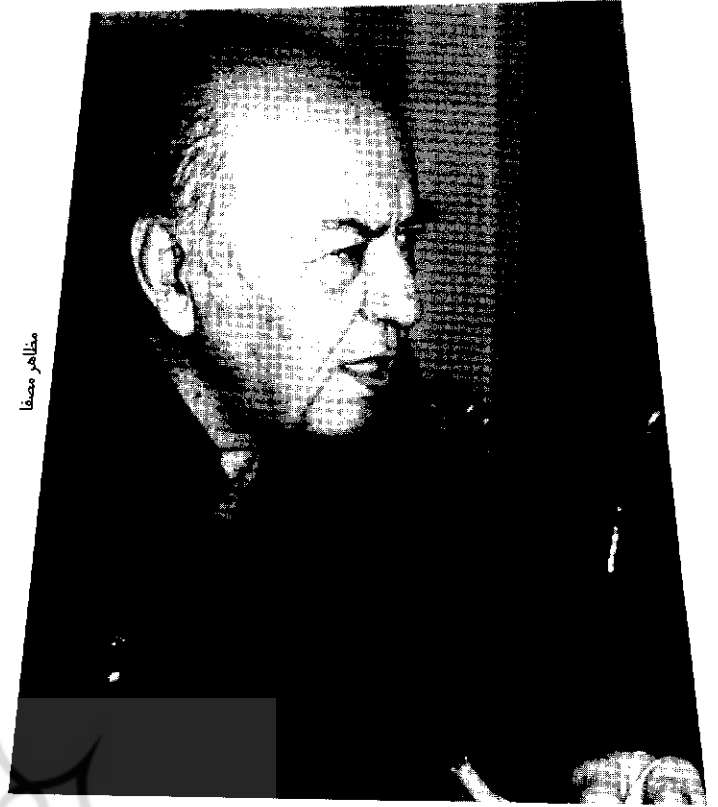
مصفا در بیان مسایل اجتماعی، قصاید با صلابتی سروده است. از جمله شعرهای اجتماعی ایشان که از حیث قالب با ورزیدگی و صلابت و از حیث مضمون تازه و باطراوات است، شعر «هیج» است که این شعر تمام نظام معارف اسلامی و حکمت‌مشاء و اشراق و در عین حال اشاره‌ای به بدبینی ابوالعلائی معری و تلمیحی به هیچ‌انگاری خیام و اندیشه‌های او دارد و از طرفی تسلیم صوفیه را برای وصول به منارج کمال یادآور می‌شود:

مردی ز شهر هر گزم از روزگار هیچ

جان از نتایج هر گز تن از تبار هیچ

از شهر بی کرانه هر گز رسیده‌ام

تا رخت خویش باز کنم در دیار هیچ



تیر هلاک یافته‌ام از شغال کید

خط امان گرفته از اسفندیار هیچ

محکوم بی گناهیم و معصوم بی پناه

مظلوم بی تظلم و مصلوب دار هیچ

کس خواستار هرگز هرگز شنیده‌اید

یا هیچ دیده‌اید کسی دوستدار هیچ

آن هیچ کس که هرگز نشنیده‌ای منم

هم دوستدار هرگز و هم خواستار هیچ^۷

شعر مذکور از حیث مضمون تازه و بی بدیل است و اگر با هر دوره‌ای و هر شاعری در طول هزار سال شعر فارسی مقایسه شود، شعر «هیچ» می‌درخشد. مصفا در سرودن شعر «هیچ» هم آغازگر است و هم کمال بخش و شعر «هیچ» با در بر گرفتن صدها اشاره و تلمیح و حدیث و روایت و اسطوره، حماسه و تاریخ که به طریق حل و درج و تضمین و ایهام و کنایه و تصریح، تلخیصی از سابقه هزار ساله شعر فارسی را در خود جای داده است، هم بیانگر تامل پدیدارشناسی سنایی در باب مرگ است و هم یادآور حیرت و تردید فیلسوفانه و هم معرفت و حیرت عارفانه و هم یأس فلسفی ابوالعالایی.

یارب این قافله را لطف از لطف بدرقه باد

که از او خصم به دام آمد و معشوقه به کام^۸

پانویست ها:

- ۱- برگرفته از شعرهای دکتر مصفا
- ۲- برگرفته از شعرهای دکتر مصفا
- ۳- برگرفته از شعرهای دکتر مصفا
- ۴- برگرفته از شعرهای دکتر مصفا
- ۵- برگرفته از شعرهای دکتر مصفا
- ۶- برگرفته از شعرهای دکتر مصفا
- ۷- برگرفته از شعرهای دکتر مصفا
- ۸- دیوان حافظ، چاپ غنی و قزوینی

از کوره راه هرگز و هیچم مسافری

در دست خون هرگز و در پای خار هیچ

دنبال آب زندگی از چشمه سار مرگ

جویای نخل مردمی از جویبار هیچ

دست از کنار شسته نشسته میان موج

پا بر سر جهان زده سر در کنار هیچ

اصلی گسسته مانده تهی از امید وصل

فرعی شکسته گشته پر از برگ و بار هیچ

دیوانه خرد ورز و فرزانه جهول

عقل آفرین دشت جنون هوشیار هیچ

هم خود کتاب عبرت و هم اعتبار جوی

از دفتر زمانه بی اعتبار هیچ

چندی عبث نهاده قدم در ره خیال

یک چند خیره کوفته سر بر جبار هیچ

عمری فشانده اشک هنر پیش پای خلق

یعنی که کرده گوهر خود را نثار هیچ

آبای بی جوابی امای بی دلیل

گفتار پوچ گونه و پنداروار هیچ

گردنده روزگارم و چرخنده آسمان

لیل و نهار سازم و لیل و نهار هیچ

پرگار سرنگونم و عمری به پای سر

بر گرد خویش دور زدم در مدار هیچ

عزت نشین خانه بی آسمانه‌ام

محنت گزین بی در و پیکر حصار هیچ

صلح آزماي جنگم و پیکار جوی صلح

بی هم نبرد هرگز و چابک سوار هیچ